

میرِ نوروژی^(۱)

محمد قزوینی

این تعبیر در یکی از غزلهای معروف حافظ آمده که مطلع آن با چند بیت اول آن از قرار ذیل است:

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروژی
ازین باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی
چون گل گر خرده داری خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلطها داد سودای زراندوژی
طریق کامبخشی چیست ترک خود کردن
کلاه سروری آنست کز این ترک بردوژی
سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروژی
ندانم نوحه قمری به طرف جویباران چیست

مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی
الی آخرالبیات، کلمه «میر نوروژی» چنانکه ملاحظه می شود در آخر بیت چهارم استعمال شده است و در این کلمه در اینجا ایهام است مابین معنی قریب آن

۱. یادگار سال اول، شماره ۳، آبان ۱۳۲۳، صص ۱۶-۱۳.

یعنی بهار و سلطان بهار و شوکت و صولت بهار، و بین معنی بعید آن که مراد شاعر بطبق تعریف «ایهام» همیشه همانست لاغیر، و این معنی بعید این تعبیر عبارت بوده از پادشاهی یا امیری یا حاکمی موقتی که سابق در ایران رسم بوده در ایام عید نوروز محض تفریح عمومی و خنده و مضحکه او را بر تخت می‌نشانیده‌اند و پس از انقضای ایام جشن، سلطنت او نیز به پایان می‌رسیده، و گویا پادشاه حقیقی وقت محض متابعت سنت عمومی در آن چند روزه خود را برحسب ظاهر از سلطنت خلع می‌کرده و نام پادشاهی را با جمیع لوازم ظاهری آن از فرمانروایی مطلق و اطاعت عموم عمال دولت از کشوری و لشکری از اوامر و نواهی او بیکی از ادانی الناس واگذار می‌نموده و این شخص مسخره در آن چند روزه یک نوع سلطنت دروغی صوری محض که واضح است جز تفریح و سخریه و خنده بازی هیچ منظور دیگری از آن در بین نبوده انجام می‌داده و احکامی صادر می‌نموده و عزل و نصب و توقیف و حبس و جریمه و مصادره می‌کرده و پس از چند روزی سلطنت صوری کوتاه او به پایان می‌رسیده و امور باز به مجاری عادی خود جریان می‌یافته است، و به این مناسبات تعبیر «پادشاه نوروزی» یا «میر نوروزی» کنایه شده بوده است از پادشاهی که مدت سلطنت او بسیار کوتاه و فرمانروایی او بسیار متزلزل و بی‌دوام و بی‌اساس باشد، در کتاب تاریخ جهانگشای جوینی جلد اول صفحه ۹۷-۹۸ در اوایل فصل راجع به فتح خوارزم به دست لشکر مغول گوید:

«و در آن وقت (یعنی اندکی قبل از حمله مغول) خوارزم از سلاطین خالی بود از اعیان لشکر خمار نام ترکی بود از اقربای ترکان خاتون^(۱) آنجا بوده است... چون در آن سواد اعظم و مجمع بنی آدمی هیچ سرور معین نبود که در نزول حادثات امور و کفایت مصالح و مهمان جمهور با او مراجعت نمایند و به واسطه او با ستیز روزگار ممانعت کنند به حکم نسبت قرابت خمار را به اتفاق به اسم سلطنت موسوم کردند و پادشاه نوروزی از او برساختند و ایشان غافل از آنچه در جهان چه فتنه و آشوب است و خاص و عام خلائق از دست زمانه در چه لگدکوب الخ» انتهی.

۱. یعنی مادر سلطان محمد خوارزمشاه.

و در تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۴۱۶ در شرح احوال میرزا علاءالدوله بن بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان گوید:

«القصه نصیب جام علاءالدوله همیشه از خم فلک دردی درد بود... بعد از وفات (برادرش) بابر سلطان در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه باز از طرف اوزبک و دشت قیچاق به خراسان آمد و ولد او ابراهیم سلطان متصدی سلطنت خراسان بود باز به دستور سابق در دست فرزند متهور ذلیل شد و چند روزی چون پادشاهان نوروز^(۱) [ظ: نوروزی] در هنگام نوروز آن سال در دارالسلطنه هرات حکومتی شکسته بسته نمود جهانشاه ترکمان از طرفی مزاحم و سلطان سعید ابوسعید خود همچون باد سحر از میانه برخاست که من آخر الامر عاجزوار در مصاحبت پسر عازم جبال غور و غرجستان شد الخ».

چون غزل خواجه مذکور در فوق در مدح خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر معروف شاه شجاع و ممدوح بسیار محبوب حافظ است و نام او صریحاً در آخر آن غزل (طبع وزارت فرهنگ سنه ۱۳۲۰ ص ۳۱۷) مذکور است لهذا با احتمال بسیار قوی می توان گفت که این بیت محل گفتگوی ما: سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آی که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی باید در ایام محبوس بودن این وزیر گفته شده باشد یعنی در ایامی که شاه شجاع جلال الدین تورانشاه مذکور را در اثر تهمت که رقیب او رکن الدین شاه حسن وزیر دیگر شاه شجاع در حق او زده بود که وی با برادر شاه شجاع شاه محمود صاحب اصفهان و از دشمنان قوی پنجه شاه شجاع مکاتبه و مواضعه دارد به حبس انداخته بود بعدها چنانکه در کتب تواریخ مفصلاً مسطور است پس از تحقیق دقیق چون براءت ساحت تورانشاه بر شاه شجاع واضح گشت رکن الدین شاه حسن را به قتل آورد و جلال الدین تورانشاه را مجدداً به وزارت خویش منصوب نمود (در حدود سنه ۷۷۰)، و «میر نوروزی» بر فرض صحت این حدس لابد اشاره خواهد بود به رکن الدین شاه حسن مذکور که ایام وزارت او بسیار کوتاه و گویا بیش از چند ماهی نبوده است.

۱. نسخه خطی تذکره دولتشاه متعلق به آقای دکتر غنی: چون میر نوروز.

و این رسم «پادشاه نوروزی» که چنانکه گفتیم سابق در ایران معمول بوده تا همین سنین اواخر (و شاید هنوز هم) در بعضی نواحی ایران آثاری از آن باقی بوده است، یکی از دوستان مؤثق نگارنده از اطبای مشهور که سابق در خراسان مقیم بوده‌اند در جواب استفسار من از ایشان در این موضوع مکتوب ذیل را به اینجانب مرقوم داشته‌اند که عیناً درج می‌شود:

«در بهار ۱۳۰۲ هجری شمسی برای معالجه بیماری به بجنورد رفته بودم از اول فروردین تا چهاردهم فروردین در آنجا بودم، در دهم فروردین دیدم جماعت کثیری سواره و پیاده می‌گذرند که یکی از آنها با لباس‌های فاخر بر اسب رشیدی نشسته چتری بر سر افراشته بود جماعتی هم سواره در جلو و عقب او روان بودند یک دسته هم پیاده به عنوان شاطر و فراش که بعضی چوبی در دست داشتند در رکاب او یعنی پیشاپیش و در جنبین و در عقب او روان بودند چند نفر هم چوب‌های بلند در دست داشتند که بر سر هر چوبی سر حیوانی از قبیل سر گاو یا گوسفند بود یعنی استخوان جمجمه حیوانی و این رمز از آن بود که امیر از جنگی فاتحانه برگشته و سرهای دشمنان را با خود می‌آورد، دنبال این جماعت انبوه کثیری از مردم متفرقه بزرگ و خرد روان بودند و هیاهوی بسیار داشتند.

تحقیق کردم گفتند که در نوروز یک نفر امیر می‌شود که تا سیزده عید امیر و حکم‌فرمای شهر است به اعیان و اعزّه شهر حواله نقد و جنس می‌دهد که همه کم یا زیاد تقدیم می‌کنند به این طریق که مثلاً حکمی می‌نویسد برای فلان متعین که شما باید صد هزار تومان تسلیم صندوقخانه کنید البته مفهوم این است که صد تومان باید بدهید، البته این صد تومان را کم و زیاد می‌کردند ولی در هر حال چیزی گرفته می‌شد. غالب اعیان به رغبت و رضا چیزی می‌دادند زیرا جزو عادات عید نوروز به فال نیک می‌گرفتند. از جمله به ایلخانی هم مبلغی حواله می‌دادند که می‌پرداخت، بعد از تمام شدن سیزده عید دوره امارات او به سر می‌آید و گویا در یک خانواده این شغل ارثی بود.»